

نظر غرب در طول سالهای جنگ سرد، اغلب متوجه منابع نفتی خاورمیانه بود. بحران نفت در سال ۱۹۹۳، وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و اشغال کویت در سال ۱۹۹۰ توسط نیروهای عراقی، اهمیت امنیت انرژی را برای تمامی دولتهای جهان آشکار کرد. بعد از فروپاشی شوروی سابق و کسب استقلال کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، حوزه نفتی دریای خزر هم اهمیت یافت. طبق داده‌های آماری وزارت آمریکا، میزان ذخایر نفتی تثبیت شده منطقه خزر حدود ۳۴ میلیارد بشکه و ظرفیت احتمالی آن حدود ۲۳۵ میلیارد بشکه است. مجموع ظرفیت تثبیت شده و احتمالی حوزه مذکور حدود ۲۶۹ میلیارد بشکه می‌باشد، این رقم حدود ۲۶ درصد ذخایر نفتی کنونی دنیا را شامل می‌شود. ارقامی که در خصوص گاز طبیعی منطقه ذکر می‌شود حدود ۱۶ الی ۱۹ تریلیون مترمکعب است که این میزان هم حدود ۱۲ درصد ذخایر گاز جهان را دربرمی‌گیرد.

با ارزیابی ارقام فوق به این نتیجه می‌رسیم که منطقه خزر بعد از خلیج فارس و سیبری، سومین ذخیره نفت جهان کنونی را دارا است. بدیهی است نیاز دولتها هر روز به نفت افزایش یافته و ذخایر نفتی جهان هم روبه کاهش می‌گذارد. بنابراین در قرن آینده مبارزه برای تصاحب منابع نفتی جهان اهمیت اقتصادی و استراتژیک خواهد یافت. بنابه گفته زیگنیوبرژنسکی: «اوراسیا در آینده به شطرنج مبارزه حکمرانان جهان تبدیل خواهد شد». در این مبارزه اتحادیه اروپا، ترکیه، پاکستان، ایران، چین و

هندوستان دارای نقش خواهند شد. علاوه بر کشورهای مذکور، شرکتهای چندملیتی هم در تعیین روند سیاسی و اقتصادی نقش مؤثر به عهده خواهند داشت، بیش از همه نقش اصلی را در منطقه خزر آمریکا و روسیه به عهده داشته و متناسب با منافع ملی خود اعمال سیاست نموده و روابط خود را با سایر کشورها گسترش خواهند داد.

با توجه به اینکه خزر یک منطقه بسته داخلی است و لذا کشورهایی چون ترکمنستان، قزاقستان و آذربایجان نمی‌توانند ذخایر نفتی خود را بدون واسطه به بازارهای جهانی منتقل نمایند تنها راه ارتباطی آنها با بازارهای جهانی خطوط لوله‌ای است که از کشورهای همجوار عبور می‌کنند. نفت خزر چگونه به بازار جهانی سرازیر می‌شود؟ اساس مبارزه قدرتهای رقیب به این سؤال گره خورده است. در طول زمان طرحهای زیادی برای خطوط لوله نفتی مطرح شده‌اند که سه پروژه آنها دارای اهمیت است:

۱. نفت و گاز منطقه از شمال روسیه به بازار خواهد رفت؛
۲. نفت و گاز منطقه از طریق جمهوری اسلامی ایران به دریای آزاد سرازیر می‌شود؛
۳. نفت و گاز منطقه از غرب، به وسیله خطوط باکو - تفلیس به بندر جیحان در دریای مدیترانه منتقل می‌شود.

در مبارزه نفتی، علاوه بر دولت‌ها، درگیری‌های منطقه‌ای، عدم ثبات سیاسی و فقدان همکاری‌های منطقه‌ای هم مانع اساسی در توسعه و صدور ذخایر انرژی خزر محسوب می‌شوند. روسیه که تا سال ۱۹۹۰ دومین کشور تولیدکننده بزرگ نفت و گاز طبیعی در جهان بود در حال حاضر گذرگاه اغلب خطوط لوله نفت قزاقستان و آذربایجان می‌باشد. با افتتاح رسمی خط لوله تنگیز - نوروسیسک (۲۸ نوامبر ۲۰۰۱) مسیر انتقال نفت قزاقستان به سوی روسیه متمایل شده است. کنترل خطوط لوله نفت، صرفاً از نظر اقتصادی برای روسیه مهم نیست، بلکه از حیث تسلط بر کشورهای منطقه هم برای مسکو ارزشمند است.

به این دلیل روسیه با هر خط لوله‌ای که از خاک این کشور عبور نکند مخالفت می‌کند.

پروژه خط لوله باکو - جیحان - تفلیس که از سوی ترکیه شروع و از جانب آمریکا حمایت می‌شود، مهمترین اقدام در لغو انحصار سیاسی و اقتصادی روسیه بر خطوط لوله نفتی منطقه محسوب می‌گردد. حمایت آمریکا از پروژه مذکور همان اندازه که برای ترکیه مهم است برای سایر کشورهای آسیای مرکزی هم حیاتی می‌باشد، زیرا جمهوری‌های شوروی سابق از نظر اقتصادی به دولت مرکزی وابسته بوده و از استقلال سیاسی هم محروم بودند، اینک جمهوری‌های مذکور پس از کسب استقلال به بروز توانمندی‌های خود نیاز دارند تا ظرفیتهای اقتصادی خود را به حرکت درآورند. در این راستا، مناطقی چون فدراسیون روسیه در شمال و ایران و افغانستان در جنوب به دلایل سیاسی مسیر ناامن تلقی شده و مسیر غرب برای ارتباط با دنیای خارج و انتقال انرژی به بازارهای جهانی انتخاب شده است.

روسیه از اواسط سال ۱۹۹۰ با اعلان سیاست «محیط نزدیک» رابطه خود را با کشورهای مشترک‌المنافع تقویت نموده و برای کاهش حضور کشورهای بیگانه در آسیای مرکزی که دارای منافع حیاتی برای کرملین است به مخالفت برخاسته و با بهره‌گیری از تمامی امکانات سیاسی و نظامی خود با سیاست‌های غرب که انحصار روسیه را در منطقه شکسته و منجر به استقلال اقتصادی کشورهای مشترک‌المنافع می‌شود، مقابله می‌نماید. مسکو با این سیاست از یک طرف کشورهای رقیب را از ورود به منطقه بازداشته و از سویی به بی‌ثباتی‌های منطقه‌ای دامن می‌زند و کشورهای منطقه را به خود وابسته‌تر می‌کند. به عنوان مثال، روسیه تا سال ۱۹۹۴ از شواردناده در مقابل گامساکوردیا در گرجستان جانبداری کرده و پس از آنکه شواردناده به اعمال سیاست‌های غرب‌گرایانه روی آورده و درصدد عضویت گرجستان در ناتو برآمد و به فکر نزدیکی با ترکیه افتاده و از طرح باکو - جیحان حمایت کرد، آنگاه از تحرکات تجزیه‌طلبانه آبخازیا و آجارها که بر علیه شواردناده شکل گرفته بود حمایت کرده و گاز صادره به گرجستان را محدود و با اعمال روادید بر علیه اتباع گرجستان با شواردناده مقابله نمود. روسیه سیاست‌های مشابهی را در جمهوری آذربایجان هم به اجرا گذاشته و ابوالفضل الچی بیگ را که قصد نزدیکی با ترکیه

داشت از اریکه قدرت حذف نموده و حیدرعلیف را جایگزین او کرد و زمینه عضویت آذربایجان در اتحادیه مشترک المنافع را فراهم نمود و علی‌رغم اینکه ۱۰ درصد از سهم «قرارداد قرن (۱۹۹۴)» را به خود اختصاص داد ولی در مناقشه قره‌باغ از ارمنستان جانب‌داری نمود. روسیه وقتی دید حیدرعلیف انتظارات مسکو را برآورده نمی‌کند و در پی نزدیکی به غرب است موضوع رژیم حقوقی دریای خزر را مطرح کرده و از آن به عنوان اهرم فشار بر علیه باکو استفاده کرد و در دسامبر ۱۹۹۴ و مارس ۱۹۹۵ دو کودتا برای براندازی حیدرعلیف طراحی کرد. هم‌اکنون مشکلات موجود در گرجستان و اختلافات آذربایجان - ارمنستان عواملی هستند که زمینه مداخله روسیه در منطقه را فراهم می‌کنند. روسیه از یک طرف رابطه خود را با ارمنستان شریک استراتژیک خود گسترش می‌دهد و از طرفی از تلاش‌های ناتو برای گسترش به سوی شرق احساس نگرانی نموده و با نزدیک شدن به ایران مخالف آمریکا، ناراحتی خود را مرتفع می‌نماید. روسیه با مشاهده نفوذ آمریکا در منطقه، به همکاری با چین و تقویت سازمان شانگهای روی آورده و در صدد کنترل منابع غنی نفت و گاز آسیای مرکزی برآمده است. عملیات نظامی روسیه در چین هم با سیاست‌های مذکور مرتبط است. قفقاز شمالی تنها دریچه ورود روسیه به دریای شمال است و گروزی یکی منطقه مهم نفتی است. چین علاوه بر اینکه دارای منابع نفتی است، در مسیر خط لوله نفتی جمهوری آذربایجان و قزاقستان هم قرار گرفته است. بنابراین کنترل این منطقه از جانب روسیه اجتناب‌ناپذیر است. ضمناً روسیه با کنترل خطوط لوله موجود در منطقه، جمهوری آذربایجان و قزاقستان را زیر نظر می‌گیرد.

یکی از بازیگران اصلی سیاست نفتی منطقه هم آمریکا است. در آستانه فروپاشی شوروی استورب تالیوت معاون وزیر امور خارجه وقت آمریکا سیاست «اول، روسیه» را مطرح کرده و سپس آمریکا از ترکیه خواست مدل لائیک و دموکراسی خود را به منظور افزایش نفوذ خود در منطقه گسترش دهد. آمریکا بعد از سال ۱۹۹۷ نظر خود را به منطقه و ذخایر نفتی آن معطوف کرد. همانگونه که بوش ۱۷ مه ۲۰۰۱ گفت: «تنوع در منابع انرژی برای آمریکا مهم است.

این اهمیت صرفاً به علت امنیت انرژی نیست بلکه از حیث امنیت ملی هم دارای اهمیت زیادی می‌باشد.

آمریکا که بعد از جنگ سرد یگانه قدرت جهان شده، خواستار افزایش نیروی خود در دنیا است و بجای ذخایر نفتی خود که روبه کاهش گذاشت و هزینه بهره‌برداری آن بالا رفته است در صدد جستجوی ذخایر جدید و ارزان می‌باشد. از طرفی از این طریق کشورهای رقیب و وابسته به انرژی را زیر نظر گرفته و استراتژی‌های جدید اعمال می‌کند. در این راستا، استخراج و صدور منابع نفتی خزر آلترناتیو ذخایر نفتی خلیج فارس بوده و از نظر تنوع بخشی انرژی آمریکا دارای اهمیت می‌باشد. اهمیت خطوط لوله نفت برای آمریکا هم مثل روسیه در بُعد اقتصادی خلاصه نمی‌شود بلکه در تحقق اهداف استراتژیک دارای نقش کلیدی است.

آمریکا در سیاست نفتی خود از طرح باکو - جیحان، به منظور مقابله با ایران و روسیه و تبدیل ترکیه به قدرت مهارکننده منطقه‌ای حمایت نموده و با جانبداری از سایر پروژه‌های جایگزین، رونق کریدور انرژی شرق به غرب را در دستور کار خود قرار داده است. رؤس سیاست‌های آمریکا در منطقه را می‌توان به شرح ذیل خلاصه کرد:

- کنترل ذخایر انرژی؛

- ایجاد تسهیلات لازم جهت انتقال آزاد نفت خزر به بازارهای جهانی؛

- حمایت از پروژه‌های خطوط نفتی که از خاک روسیه عبور نمی‌کنند؛

- حمایت از شرکتهای سرمایه‌گذار آمریکایی در منطقه؛

- ایجاد زمینه مناسب سیاسی به منظور تضمین سرمایه‌گذاری‌های شرکتهای آمریکایی؛

- تداوم سیاست منزوی کردن ایران در منطقه؛

- جلوگیری از تأثیرگذاری روسیه بر چین در منطقه.

قبل از ۱۱ سپتامبر، علاقه آمریکا به منطقه خزر و آسیای مرکزی اغلب اقتصادی و

دیپلماتیک بوده و صرفاً به توافقات نظامی خلاصه می‌شد. آمریکا هرگز فکر نمی‌کرد فرصتی بری

حفظ موجودیت نظامی خود در منطقه کسب کند.

ولی بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر و حمله به افغانستان، نظر آمریکا برای حضور در آسیای مرکزی تقویت شد. افغانستان به دروازه ورودی آمریکا به آسیای مرکزی تبدیل گردید. در واقع در پشت پرده حمله آمریکا و متحدانش به افغانستان علاوه بر مبارزه با تروریسم دستیابی به مقاصد استراتژیک نهفته است. افزایش نفوذ روسیه، چین و ایران در منطقه و ظهور سازمان همکاری شانگهای از عناصر مورد توجه آمریکا در منطقه می‌باشند. آمریکا با طرح مسایل امنیتی و ترور می‌کوشد به بهانه مبارزه با تروریسم، از همکاری چین و روسیه و تحکیم روابط این دو کشور قدرتمند منطقه جلوگیری کند. در حال حاضر واحدهای نظامی آمریکا در تاجیکستان، ازبکستان و قرقیزستان مستقر می‌باشند.

روسیه برای مقابله با حضور آمریکا در آسیای مرکزی، حمله غیرمنتظره‌ای را آغاز و در مبارزه با تروریسم با آمریکا همکاری نموده است. هرچند پوتین، با حمایت از این سیاست آمریکا، امتیازات زیادی از واشنگتن کسب نموده با این حال باری مقابله با آمریکا و خنثی‌سازی نفوذ آمریکا در منطقه از هیچ اقدامی فروگذار نکرده است. نشش کشور مشترک‌المنافع روسیه، روسیه سفید، ارمنستان، قزاقستان، قرقیزستان و تاجیکستان به رهبری مسکو و تحت عنوان سازمان امنیت همگانی، نهاد نظامی جدیدی را پایه‌گذاری کرده‌اند که از نظر روسیه حرکت بسیار مهمی است. البته علیرغم تمامی تلاشهای روسیه، آمریکا در منطقه مستقر شده و حضور آن در منطقه غیرقابل انکار است. پس از این امنیت کشورهای منطقه و تثبیت اوضاع اقتصادی و سیاسی و یا تداوم مبارزه اوراسیا و استمرار درگیری‌ها، بر اساس سیاستهای روسیه - چین - آمریکا در منطقه شکل خواهد گرفت.